

ضرورت باز تعریف

علوم انسانی (humanities) یا چنان‌که بر‌خی از اهل اندیشه پیشنهاد می‌کنند، «انسانیات» در برابر «طبیعیات» برای «علوم طبیعی»، به مجموعه‌ای از علوم گفته می‌شود که موضوع آنها فرهنگ انسانی است و از آنجایی که مفهوم «فرهنگ» Culture مبهم و دارای تعاریف متعدد و گاه متقابل است، در نتیجه آرایه تعریفی دقیق از علوم انسانی نیز دشوار و شاید بتوان گفت، غیر ممکن است. در اواخر قرن نوزدهم، ویلهلم دیلتای، فیلسوف آلمانی برای اشاره به این علوم از تعبیر شاخه‌های علمی سابقه‌ای طولانی به اندازه تاریخ دانش بشری دارند، اما تمایز و تخصصی شدن رشته‌های علمی از میانه سده نوزدهم و در دانشگاه‌ها آغاز شد و هر یک از این علوم نیز خود به زیر شاخه‌های فراوانی تقسیم شدند. برای مثال فلسفه مجموعه کنیری از شاخه‌ها چون فلسفه ذهن، فلسفه علم، فلسفه دین، فلسفه اخلاق و... را در بر می‌گیرد و با علوم اجتماعی به زیر شاخه‌های متعددی چون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، مطالعات فرهنگی، مطالعات جنسیت، جامعه‌شناسی هنر، جامعه‌شناسی سیاسی و... تقسیم می‌شود. موضوع عموم این دانش‌ها انسان در مقام موجودی فرهنگی است که زیست‌جهانی فرهنگی را می‌سازد و در آن به فعالیت و کنش می‌پردازد. روش پرداختن به این موضوع در این علوم البته متفاوت است چنان‌که گفته شد، موضوع علوم انسانی، زیست‌جهان فرهنگی انسان است، اما هر یک از رشته‌ها و شاخه‌ها در علوم انسانی مذکور، وجه یا وجوهی از انسان را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند. برای مثال در روان‌شناسی، رفتارهای انسان اعم از گفتارها و کردارهای او به هدف شناخت وجه درونی وجودش (یعنی باورها و احساسات و امیاش) یعنی روان یا بهتر بگوییم، نفس او مورد مطالعه قرار می‌گیرد. این مطالعه با روش تجربی یا به شیوه نظورزانه (speculative) صورت می‌گیرد. در اقتصاد به شیوه‌های تخصیص امکانات محدود در سطح فردی یا جمعی پرداخته می‌شود. علوم اجتماعی نیز متضمن مطالعه انسان به عنوان موجودی اجتماعی است. منتها وجه اجتماعی انسان چنان‌که اشاره شد، در این علوم از جنبه‌های گوناگونی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. برای نمونه در جامعه‌شناسی محض یا نظری به نظریات و دیدگاه‌های فلسفی متفکران درباره حیات اجتماعی انسان پرداخته می‌شود، در حالی که شاخه‌ای چون جامعه‌شناسی سیاسی، نسبت میان جامعه و سیاست به طور خاص را می‌کاود یا جامعه‌شناسی هنر به وجه اجتماعی شاخه‌های مختلف هنر اختصاص دارد. این‌شناسی مطالعه ویژگی‌ها و اختصاصات انسان، رفتارها و جوامع انسانی را در گذشته و اکنون وجه نظر دارد. مطالعات فرهنگی، به فرهنگ انسانی و نحوه‌یاز تولید و بازتاب آن در سبک زندگی فردی و جمعی انسان می‌پردازد. یکی از بحث‌های متاخر، رایج و تامل‌برانگیز در علوم انسانی آن است که انسانی که در این شاخه‌های متفاوت مورد مطالعه قرار می‌گیرد، آیا انسان انضمامی و واقعی بیرون مناسبات دانش است یا انسانی انتزاعی و فروگاشته به مفهومی مثالی است؟ از آنجایی که بر خلاف تصور خام پیشین، دانش از ارزش یک‌سره گسسته نیست و معرفت در ربطی ناگسسته به قدرت مبدی است، ید، گزینش وجه یا وجوهی از انسان برای مطالعه بر اساس چه ارزش‌ها و هنجارهایی صورت می‌گیرد؟ رجوع به خود واقعیت، شعاری است که پدیدارشناسان می‌دادند و می‌گفتند: در مطالعه علمی باید همه مفروضات را تعلیق کرد و در پراونت گذاشت. اصحاب هرمنوتیک اما خاطرنشان ساختند که چنین آرمانی دست‌یافتنی است و در هر رویکردی به امر واقع، پیش‌انگاشت و پیش‌دانش و پیش‌داده و از افقی مشخص صورت می‌پذیرد. نهایت کاری که دانشمند می‌تواند بکند این است که تا سر حد امکان، مختصات افق را برای خود و دیگران روشن کند و آگاهانه به مطالعه انسان بپردازد. توجه به این ارزش‌ها به ویژه در عصر پس‌استعماری اهمیت دو چندان یافته است. به عبارت دیگر همسویا بفرهنگ‌یارت جدی در نظام بین‌المللی جهانی و تغییراتی که در مناسبات قدرت پدید آمده، اصحاب علوم انسانی نیز متوجه شدند بسیاری از آنچه به عنوان معرفت تولید کرده‌اند، مبتنی بر اروپامحوری و دیگری‌سازی ساری جوامع بوده و در نتیجه مطالعه مردم در جوامع غربی از پشت عینک «انسان مدرن غربی» ممکن شده است. دیگر ویژگی علوم انسانی متاخر این است که در مطالعه انسان، گروه‌های مختلف و واقعی انسان‌ها مطالعه شوند و به جای در نظر آوردن انسان به عنوان امری کلی و منتزاع از شرایط عینی، او را در بستر واقعیت در نظر بگیرند. بر اساس چنین رویکردی بود که نگاه تخصصی‌شده و شاخه‌شاخه پیشین محل تردید قرار گرفت و رهیافت‌های میان‌رشته‌ای اهمیت پیدا کرد. همچنین همسویا دموکراتیزه شدن دانش، از این نیز بحث شد که همه گروه‌های انسانی مورد مطالعه قرار بگیرند و مفهوم «مرد» people اهمیت‌ی اساسی یافت. این رویکرد اخیر مطلقاً به معنای عوام‌گرا (پوپولیستی شدن) علوم انسانی نیست، بلکه سخن بر سر آن است که علوم انسانی به جای نگاه تخصصی‌شده پیشین، انسان‌ها را در متن زندگی واقعی و روزمره و به نظر داشتن پیچیدگی‌های این در هم‌تنیدگی مطالعه کند. بحث از جامعه‌شناسی مردم‌مدار بر بستر چنین تحولاتی در علوم انسانی مطرح شده است و مدعای آن مطالعه مردم در کلیت آن است. آرمان این نگاه آن است که مردم نیز در فرایند تولید معرفت دخالت کنند. البته جامعه‌شناسی مردم‌مدار هنوز در آغاز راه خود است، همچنان که علوم انسانی با توجه به شرایط عینی، او را در بستر مراحل نخستین خود را طی می‌کند. در این مسیر باید دید اصحاب علوم اجتماعی تا چه میزان می‌توانند از شعار دادن و کلی‌گویی‌هایی مرسوم فاصله بگیرند و به مبانی مذکور گامی واقعی در مسیر شناخت واقعیت انسان و فهم روابای پنهان و خفایای وجود او بگذارند.

مرتضی ویسی – مرتضی شبیری

علوم انسانی به معنای مدرن و امروزی آن از چه زمانی وارد ایران شد؟ پاسخ به این سوال صرفاً یک پاسخ تاریخی نیست بلکه دقیقاً معطوف به جامعه امروز ما است. تجربه هیچ‌گاه نمی‌تواند منقطع و بدون تکیه بر میراث تاریخی شکل بگیرد. به همین جهت آشنایی با اولین مواج‌ه ما با علوم انسانی مدرن می‌تواند به فهم موضع امروزی مان در قبال علوم انسانی کمک کند. علیرضا ملایی توانی، استاد پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی کتابی با عنوان «سرگذشت نهادهای پژوهشی علوم انسانی در ایران» را در دست چاپ دارد که به طور مفصل این موضوع را مورد واکاوی قرار داده است. به این بهانه گفت‌وویی با او ترتیب دادیم تا با چند و چون این موضوع بیشتر آشنا شویم.

■ زمانی که از علوم انسانی جدید صحبت می‌کنیم، آیا می‌توانیم مبدا مشخصی برای آن در نظر گرفت؟

پاسخ دادن به این سوال خیلی راحت نیست اولاً اینکه ما در برش‌های تمدنی و تاریخی نمی‌توانیم با یک خط کش دقیق گسست‌ها و پیوست‌ها را اندازه‌گیری کنیم. این بدین معنا است که اساساً نمی‌توان مبدا مشخصی برای اتفاقات تاریخی در نظر گرفت. اما به این دلیل که نسبت مشخصی میان انسان مدرن و علوم مدرن وجود دارد می‌توانیم شکل‌گیری علوم انسانی جدید را همزمان با ورود مدرنیته به ایران بدانیم. بعد از جنگ‌های ایران و روس ما اولین بر خوردهای عینی با جهان جدید را تجربه کردیم و سفرنامه‌های ایرانیان در غرب نیز میراث این دوران است. اگر به سفرنامه‌های نسل اول ایرانیان به اروپا نگاه کنید مطالب زیادی را درباره نظم حقوقی جدید و انسان مدرن مشاهده می‌کنید. زمانی که این متون در داخل ایران منتشر شد تمام سطوح جامعه از نجبگان و روشنفکران تا جهان جدیدی آشنا شدند. درواقع این سفرنامه‌ها اولین متون مربوط به علم انسانی جدید در ایران بود. از همان زمان اعزام دانشجویان به اروپا آغاز شد و مدارس جدید در داخل ایران شکل گرفت. شاید اولین نهاد مدرنی که در ایران به شکلی مدرن علوم انسانی مدرن را در دستور کار خود قرار داد دارالانطباعات ناصری بود که در آنجا نخستین پژوهش‌های انسانی صورت گرفت که در آن ممکن گروه‌های کثیری برای ترجمه کتاب‌های مختلفی در رشته‌های علوم انسانی شکل گرفته بود. این نشانگر این بود که فهم جهان جدید جز در پرتو علوم انسانی امکان‌پذیر نیست. با ورود تکنولوژی‌های جدید به جامعه ایران مردم نیاز به فهم بیشتر این دنیای تازه داشتند به همین جهت نیازمند متونی بودند که ماهیت این تحولات را توضیح دهد. در همین راستا نهادهای آموزشی بیشتری مانند دارالفنون شکل گرفت که در آنجا درس‌های مختلفی درباره علوم انسانی گنجانده شده بود. نهضت مدرسه‌سازی، شکل‌گیری مطبوعات و روزنامه‌ها، اولین نمایش‌های تئاتر و... همگی در انتقال پیام علوم انسانی جدید در ایران مؤثر بودند. ■ به نظر شما آیا نحوه آشنایی ما با علوم انسانی جدید بسیار اجامی و به عبارتی سطحی بوده است؟

طبیعتاً ما نمی‌توانستیم نسبت به موقعیت تاریخی و سیاسی که داشتیم فهم عمیقی از دستاوردهای علوم انسانی جدید داشته باشیم. جامعه همچنان درگیر بی‌سوادی بود و حتی اگر متونی ترجمه یا روزنامه‌ای منتشر می‌شد مخاطبان کثیری پیدا نمی‌کرد. همچنین نیروهای سنتی در ایران آن زمان بسیار قدرتمند بودند و به این راحتی علوم مدرن نمی‌توانست از موانعی که آنها ایجاد می‌کردند، عبور کند.

■ شاید یکی از موانع اصلی در شکل‌گیری معرفت انسانی جدید تاکید بر فن‌محوری علوم جدید بود و بیشتر بعد تکنولوژیک و فنی علم مورد توجه قرار می‌گرفت تا بعد انسانی آن. نظر شما چیست؟

این موضوع را باید به این صورت نگاه کرد که فهم ما ایرانیان از علوم انسانی جدید در هر سطحی که بود به هر حال نتایج سیاسی مهمی در پی داشت. نمونه عینی این قضیه خود مشروطه بود که حاصل همین نگاه تدریجی و به قول شما اجمالی بود. بعد از مشروطه ما وارد یک دوره جدید از مواجهه با علوم انسانی جدید می‌شویم. یک قضیه کلی وجود دارد آن هم این است که تاریخ نشان داده علوم انسانی در فضای باز دموکراتیک رشد می‌کند و هر میزان که استبداد در جامعه فراگیرتر و عمیق‌تر باشد علوم انسانی نیز به عقب می‌نشیند. در انقلاب مشروطه ما به چنین فرصت تاریخی بزرگی دست پیدا کردیم. هر چند دستاوردهای علمی و انسانی ما قابل قیاس با کشورهای پیشرفته نبود اما به مدد همین فضای باز سیاسی این امکان شکل گرفت که بسیاری از نجبگان و روشنفکران بحث علوم انسانی در ایران را گسترش دادند. اینجا بود که ما عملاً فهم فقر تاریخی خودمان را در مواجه با مفاهیم مدرن درک کردیم و حس کردیم این مفاهیم را به باید خودمان تعریف کنیم یا ترجمه کنیم. همین موضوع باعث

کرد. تاریخی که به توده‌ها توجه داشت نه اشراف و نجبگان جامعه و این از اهمیت بالایی بر خوردار بود. بعد از مشروطه هیچ روایتی نیست که در آن مردم وجود نداشته باشند. ■ به نظر شما این گزاره صحیح است که ایرانی‌ها بیشتر با محصولات دنیای مدرن آشنا شدند و توجهی به مبانی فکری آن نداشتند؟

به نظر من نمی‌توان یک حکم کلی صادر کرد. اگر این حرف صحیح باشد چگونه می‌توانیم یک انقلاب ساختاری ایجاد کنیم، درحالی که می‌دانیم انقلاب مشروطه یک تحول ساختاری عمیق در جامعه ایران بود. شاید به تعبیری در سست باشد که ما فهم دقیقی از مبانی فکری و فلسفی جهان جدید نداشته‌یم یا آثار بسیاری از متفکران رنسانس به این سو را مطالعه نکرده بودیم اما به این معنا نیست که اساساً به آنها بی‌توجه بودیم. در همین سفرنامه که اشاره شد اگر به سفرنامه میرزا صالح شیرازی را دیگران بخوانند متوجه می‌شوید که آنها صرفاً در حیرت نیستند بلکه به مسائل فکری و مبانی اجتماعی نیز توجه و تامل می‌کنند. هر چند نه با عمق و دقت بالا اما همین مشاهدات به ظاهر ساده نوق و بازاندیشی محسوب می‌شود که برای آگاهی یک شخص یا جامعه به نظر من کفایت می‌کند. ■ یکی از اصول و مبانی علوم انسانی مدرن

■ بعد از جنگ‌های ایران و روس ما اولین بر خوردهای عینی با جهان جدید را تجربه کردیم و سفرنامه‌های ایرانیان در غرب نیز میراث این دوران است.

تاریخ نشان داده علوم انسانی در فضای باز دموکراتیک رشد می‌کند و هر میزان که استبداد در جامعه فراگیرتر و عمیق‌تر باشد علوم انسانی نیز به عقب می‌نشیند. ■ اولین نهاد مدرنی که در ایران به شکلی مدرن علوم انسانی مدرن را در دستور کار خود قرار داد دارالانطباعات ناصری بود که در آنجا نخستین پژوهش‌های انسانی صورت گرفت. ■ در ۴۰ شمس‌ی ما با یک تحول بسیار متفاوت در علوم انسانی ایران مواجه هستیم که هیچ‌گاه در تاریخ ایران سابقه نداشته است و آن هم تأسیس نهادهای پژوهشی به جای دانشگاه است.

■ پیش از مشروطه تمامی حوزه‌های هنر و ادبیات کاملاً درباری بود ولی بعد از مشروطه شاهد شکل‌گیری هنر و ادبیات مردمی هستیم که در تمامی حوزه‌ها از جمله شعر، رمان، موسیقی، معماری، نمایش و حتی نقاشی همگی بر آمده از دل مردم عادی بودند. ■ علم تاریخ که پیش از مشروطه در خدمت صاحبان قدرت بود در دوران پس از مشروطه تحول چشمگیری پیدا کرد. تاریخی که به توده‌ها توجه داشت نه اشراف و نجبگان جامعه و این از اهمیت بالایی بر خوردار بود. بعد از مشروطه هیچ روایتی نیست که در آن مردم وجود نداشته باشد.

■ تکیه آن بر مفهوم اومانیستی آن است. به نظر شما روشنفکران و مروجان علوم انسانی در ایران به این آگاهی‌ها دست یافتند؟

من فکر می‌کنم نمی‌توان به راحتی گفت که آنها وجه اومانیستی علوم را درک نمی‌کردند. کسی مثل آخوندزاده نشان می‌دهد که درکی از این موضوع نداشته هر چند که او شاید فیلسوفان عصر روشنگری را کاملاً مطالعه نکرده بود. اما می‌توان این پرسش را مطرح کرد انسانی‌های امروزی که ادعای مدرن بودن را دارند همگی دکارت و کانت را مطالعه کرده‌اند؟ این مسائل تجربه‌های زیسته هستند که در فکر انسان‌ها نمود پیدا می‌کنند. فردی که در متن تمدن جدید قرار می‌گیرد لاجرم فهم و نگرش او با انسان پیشامدرن متفاوت می‌شود.

توجه داشته باشید که دولت در آن زمان هیچ اطلاعی از تبعات گسترش علوم انسانی جدید در ایران را نداشت. دولت نمی‌دانست که این اطلاع از جهان جدید ممکن است عامل تزلزل قدرت در درون حاکمیت باشد. بر خلاف این موضوع دولت فکر می‌کرد ترویج این علوم منجر به تقویت جایگاهش خواهد شد. برای مثال در تأسیس دانشگاه تهران نگاه حاکمیت این است که دانشگاه تهران چگونه نیروهای جدیدی برای تثبیت قدرت دولت کار‌کرد خواهد داشت اما به تدریج و با گسترش علوم انسانی جدید تبعات و تاثیرات آن برای دولت نمایان می‌شود چه میزان این مفاهیم جدید می‌توانند تبعات سیاسی داشته باشند، ما



نیم‌اختاری اعتماد

زمانی که دوره‌های مختلف تاریخ معاصر ایران را مطالعه می‌کنیم کاملاً متوجه می‌شویم که چه میزان دانشگاه‌ها بر خلاف قصد و نیت سازندگان آن چه میزان سیاسی می‌شوند.

■ حوزه و روحانیت نسبت به اولین مواجهات ورود علوم انسانی مدرن چه مواضعی اتخاذ کرد؟

روحانیت در آن زمان با شک و تردید عمیقی با این فضا مواجه شد. فروغی از پانپان مدرسه علوم سیاسی در ایران بود که در خاطرات خود می‌گوید: «زمانی که مدرسه علوم سیاسی را دایر کردیم به ناگزیر برخی که از حقوق بین‌الملل صحبت می‌کردیم مجبور بودیم از توانایی حوزه‌های علمی استفاده کنیم به همین دلیل از چند تن از روحانیون دعوت کردیم که به مدرسه بایند و تطبیق علوم جدید با علوم دینی با ما کنند ولی متأسفانه موفق به همکاری نشدیم.» مثال‌های زیاد تاریخی دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد روحانیت نسبت به این تحولات خوش‌بین نبود و همرا نمی‌شد. هرچند جریانی از روحانیت تحت عنوان دگردانیدشان دینی شکل گرفته بود که در میان آنها به مدارس جدید و علوم انسانی مدرن نگاه مثبتی وجود داشت اما اینها تعداد خیلی بودند و در میان دستگاه روحانیت جایگاهی نداشتند و به همین جهت صدای آنها پژواک عمیقی در میان جامعه‌نداشت.

■ می‌دانیم که شما کتابی در دست چاپ دارید درباره علوم انسانی در دوران پهلوی اگر امکان دارد درباره جایگاه علوم انسانی در این دوران بپردازیم. آیا در این دوران با تحول جدیدی مواجه هستیم؟

بله، در دوران پهلوی با تحول عمیقی در حوزه علوم انسانی مواجه هستیم. این تحول با روی کار آمدن رضا شاه و نگاه کادرسازی که دارد آغاز می‌شود. درواقع رضا شاه همان گونه که گفته شد به تبعات موضوع آگاهی ندارد. در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ یعنی کودتای ۲۸ مرداد علوم انسانی در ایران یک جهش عمیق داشت که باعث شد مباحث جدیدی در گسترش فضای معرفتی ایران ایجاد شود. در این دوران بسیاری از فعالان دوره مشروطه خاطرات خود را بازویسی کردند شخصیت‌هایی مانند ملک‌الشعراى بهار، عبدالله مستوفی و بسیاری از فعالان دیگر که سعی داشتند با این کار روایتی متفاوت‌تر از روایت رضاشاه از مشروطه آرایه کنند.

■ اما این فضای پویا بعد از کودتای ۲۸ مرداد به چه‌قهرارفت. آیا با گسترش مستبدانه دولت در دوران محمدرضا شاه علوم انسانی نیز همین سر‌نوشت را پیدا کرد؟

در سال ۴۰ شمس‌ی ما با یک تحول بسیار متفاوت در علوم انسانی ایران مواجه هستیم که هیچ‌گاه در تاریخ ایران سابقه نداشته است و آن هم تأسیس نهادهای پژوهشی به جای دانشگاه است. این به معنای آن نیست که پیش از این نهادهای پژوهشی نداشتیم. در اواخر دهه ۴۰ انبوهی از موسسات پژوهشی علوم انسانی در ایران دایر شد مانند پند فرهنگ ایران، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، فرهنگستان ادب، پژوهشکده علوم ارتباطات و توسعه و بسیاری نهاد دیگر که من در کتابی به تفصیل از آنها نام برده‌ام. حکومت در این نقطه به ترویج می‌بایند پاسخگوی بحران‌های کشور و حاکمیت نیست. کشوری که کودتای ۲۸ مرداد را پشت سر گذاشته است با تاثیرات انقلاب سفید، در حال حرکت است قطعاً نیاز به فضای علمی جهت مشروعیت‌سازی نیاز دارد و دانشگاه‌ها پاسخگوی نیازهای دولت نبودند. در شرایطی که دانشگاه‌های کشور پایگاه نیروهای سیاسی مختلف از جمله چپ شده بود مهم‌ترین پاسخ دولت به این وضعیت ایجاد همین نهادها و موسسات علوم انسانی بود تا به دور از هیاهو و حواشی سیاسی پاسخگوی نیازمندی‌های رژیم باشد. اینجااست که می‌توان به فلسفه شکل‌گیری موسسات پژوهشی در ایران پرداخت.

نگاهی به کتاب ادوارد براون و ایران از مهندس تامورخ ادبی

از در غربی پردیس مرکزی دانشگاه تهران در خیابان شازنده‌آذر که بیرون بزمیم، چند قدم پایین‌تر به سمت خیابان انقلاب دست راست به خیابانی با عرض حدود سیزده-چهارده متر برمی‌خوریم که تاخیابان کارگر شمالی طولی کمتر از ۲۵۰ متر دارد و نامش «ادوارد براون» است. جالب است که ادامه این خیابان از سوی دیگر خیابان کارگر تاخیابان توحید، به نام فرصت‌شیرازی (۱۲۳۳-۱۲۹۹)، شاعر، ادیب و موسیقیدان ایرانی اواخر دوره قاجار ثبت شده است. بعید است اگر از رهگذران این دو خیابان که نزدیک دانشگاه و مرکز کتابفروشی‌های تهران است و یکی از فرهنگی‌ترین جاهای ایران است، بپرسیم که آیا فرصت‌شیرازی را می‌شناسید، افراد زیادی پاسخ مثبت بدهند، چه برسد به زمانی که از ایشان بخوایم درباره ادوارد براون سخن بگویند!ادوارد گرانویل‌بِراون (۱۹۲۶-۱۸۶۲م) از مستشرقان نام‌آور بریتانیایی است که در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد که در نوجوانی از روشنفکری پدرش استفاده کرد و به جای مهندس شدن، نخست تصمیم گرفت پزشک شود، اما روزگار سرنوشت او را تغییر داد. به جنگ عثمانی و روس ۱۸۷۸-۱۸۷۷ علاقه‌مند شد و تصمیم گرفت افسر شود، اما مقرر شد که در کیمبرج پزشکی بخواند. البته پیش از آن به یاد گرفتن زبان ترکی پرداخت، اما متوجه شد که «برای کسی که عربی و فارسی ندانسته باشد، محال است که زبان ترکی را خوب یاد بگیرد.» با شنیدن شعری از سعدی، «مخلوط» شد و دید که «فارسی خیلی شیرین است.» فارسی را نزد استادانی «فاضل ولی غیرعادی» فرامی‌گیرد و در سال ۱۸۸۴ یعنی دو سال پس از آن‌خذ درجه لیسانس طبیعی، به گرفتن لیسانس زبان‌های شرقی نیز موفق می‌شود. از دیگر استادان او در این زمینه یکی ادوارد هانری پالمِر، زبان‌دان، محقق، شاعر و مترجم و سیاستمدار بحث‌برانگیز است. براون پس از گذراندن دومین امتحان پزشکی، به تشویق و حمایت پدرش به ترکیه سفر می‌کند و در آنجا دو معلم

به نام‌های نظام‌الدین و بهاءالدین در زمینه دستور زبان ترکی و فارسی و عرفان و تصوف پیدا می‌کند. او در این سفر همچنین با محمدطاهر، مدیر روزنامه اختر آشنا می‌شود و بعدها با نویسندگان این نشریه، چون میرزا حبیب اصفهانی و میرزاآقاخان کرمانی آشنایی پیدا می‌کند. این سفر همچنین سبب می‌شود در عزمش برای ورود به ارتش عثمانی خلل وارد شود و همت خود را امصرف ادب و عرفان فارسی کند. در تابستان ۱۸۸۴ در دوره لیسانس هندوستانی را می‌دهد و چون فارسی و ترکی و عربی می‌داند، جزو دانشجویان ممتاز است، اما برای اتمام کار پزشکی به لندن بازمی‌گردد. در همین ایام است که ویلیام رایت، استاد کرسی عربی به او خاطرنشان می‌کند که شرق‌شناسی مسیری پرهزینه و کهدرآمد است و در راهی پر مشقت گام گذاشته است. به هر حال براون برای امرار معاش، پزشکی را به خاتمه می‌رساند که اتفاقی خوشایند مسیر زندگی او را تغییر می‌دهد: پذیرش او به عنوان «لولو» (استاد یا



مدرس) در کالج کیمبرج. ورود به فضای دانشگاهی شرق‌شناسی کیمبرج، براون را قادر می‌سازد بطور جدی و اساسی به علاقه اصلی‌اش یعنی شرق‌شناسی و فرهنگ و تاریخ ایران بپردازد. در سال ۱۸۸۷ براون قصد سفر به ایران می‌کند. پس از آماده شدن سفر، روز چهارم اکتبر ۱۸۸۷ به طرابوزان می‌رود و از آنجا آمده سفر به ایران می‌شود. پس از گذشتن از مرز ترکیه از راه خوی وارد تبریز شد و سپس به تهران آمد. براون در طول سفر توجه ویژه‌ای به زبان اهالی دارد و طرز تلفظ کلمات و مطالعه در گویش‌های مختلف مورد علاقه اوست. مردم نیز از اطلاعات پزشکی او استفاده می‌کنند. یادداشت‌های سفر براون در کتاب یک‌سال در میان ایرانیان منتشر شده است. در این کتاب جزئیات جالب توجه و خواندنی از وضعیت ایران، مردم و بزرگان و عالمانی که براون در طول سفر با آنها دیدار می‌کند، می‌خوانیم. پس از بازگشت از سفر رسماً کار آکادمیک خود را با تدریس زبان و ادبیات فارسی در کالج ممبروکار کالج‌های قدیمی کیمبرج آغاز می‌کند و به مطالعه و تحقیق در عرفان و تصوف نیز می‌پردازد. حاصل این سال‌ها آثار ارزشمندی چون تاریخ ادبی ایران (در چهار جلد) است. فصل مهم دیگری از مشروطه ایرانی بازمی‌گردد. تفصیل این بحث و سایر فعالیت‌های این مستشرق پرکار را می‌توان در کتاب ادوارد براون و ایران، نوشته حسن جوادی خواند. این استاد ادبیات دانشگاه‌های کیمبرج، تهران و برکلی در این کتاب درخشان به تفصیل وجوه مختلف زندگی و آثار براون را واکاوی کرده و تصویری جامع و دقیق و پر از جزئیات و خواندنی و تصویری زنده و گویا از او آرایه می‌کند. جوادی ایرانشناسی و پرورش شاگردان برجسته‌ای چون ربیالد تکلسون اشاره می‌کند. او کتاب را با استفاده از اسناد و مدارک و کتاب‌هایی منتشر نشده از براون یا درباره او نوشته و برای نگارش آن با بازگراخی چون لارنس لاکهارت، جان گرنی، پیتَر چکلوفسکی و... مشاوره و همکاری کرده است. بطور خلاصه با مطالعه این کتاب به خوبی درمی‌یابیم که چرا خیابانی در نزدیکی دانشگاه تهران به نام براون ضرب شده است. براون چه کسی بوده است، مستشرقی که در شناخت میراث ادبی و فرهنگی ایران نه فقط به سایر چاقیان که حتی به خود فارسی‌زبانان نقش مؤثری داشته و گذشته از معرفی جنبه‌های مغفول این میراث عظیم، از اصلی‌ترین پایه‌گذاران نگاه روشمند به تاریخ ادبی ایران است.

- ادوارد براون در ایران
- حسن جوادی
- تهران، نشر نو
- چاپ اول: ۱۳۹۵
- ۷۴۰ صفحه: ۸۰۰ هزار تومان

